

پژوهشی در باره روایات «سایه نداشتن پیامبر ﷺ و ائمه اطهار ﷺ» در منابع فریقین

میثم کهن ترابی^۱

چکیده

در برخی منابع روایی شیعه و اهل سنت احادیثی با موضوع «عدم سایه برای پیامبر ﷺ و ائمه معصومین ﷺ» به چشم می‌خورد. محدثان و مؤلفانی که این احادیث را پذیرفته‌اند، این ویژگی را معجزه‌ای از سوی ذوات مقدس معصومان ﷺ دانسته‌اند؛ اما در مقابل، بیشتر اندیشمندان در برخورد با این گروه از روایات سکوت کرده‌اند و یا با عدم ذکر این روایات در کتاب‌های خود، به صورت تلویحی ضعیفی متوجه آن دانسته‌اند. در یک نگاه کلی، بیشتر این روایات از لحاظ سندی دچار ضعف هستند؛ با این توضیح که سند اکثر این روایات در عین انفراد، راویان موثقی ندارند. در نقد متنی و به هنگام عرضه آنها بر قرآن، سنت و عقل نیز غیر قابل پذیرش به نظر می‌رسند. پذیرش بی‌چون و چرای این روایات، علاوه بر این که راه را برای ادعاهای غلوآمیز نسبت به معصومان ﷺ هموار می‌سازد، باب طعن مخالفان را بر ما باز می‌سازد.
کلیدواژه‌ها: ارزیابی روایات، سایه پیامبر ﷺ، سایه معصومان ﷺ.

درآمد

دین مبین اسلام دینی عقل‌گرا و به دور از افراط و تفریط است^۱ و به همین جهت به عقل و عقل‌گرایی توجه ویژه‌ای کرده است تا جایی که از عقل به رسول درونی و باطنی یاد کرده^۲ و به پیروی از آن فرمان داده است. از جمله مواردی که باید در فهم و نقد آن از عقل استفاده

۱. استادیار دانشگاه بزرگمهرقائنات (kohantorabi@buqaen.ac.ir).

۲. سوره بقره، آیه ۱۴۳.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۵.

نمود، اخبار و روایات است. توصیه‌های مکرر معصومان علیهم‌السلام نیز بر همین اصل استوار است.^۴ عدم رعایت این اصل در برخورد با روایات و تنها اکتفا کردن به نقل آنها باعث وهن دین و گاه سبب طعن مخالفان می‌شود.^۵ در منابع حدیثی فریقین روایاتی وجود دارند که مطابق آن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان معصوم علیهم‌السلام به هنگام قرار گرفتن در معرض نور، سایه نداشتند. این احادیث - که به صورت پراکنده در منابع روایی به چشم می‌خورند - سبب شده است که برخی مؤلفان و محدثان بزرگ آن را از جمله معجزات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم معرفی کنند.^۶

خداوند در قرآن کریم غلو در دین را مذمت فرموده،^۷ امامان معصوم علیهم‌السلام نیز در هر شرایطی مخالفت شدید خود را با آنها اعلام می‌کردند. امام رضا علیه‌السلام به نقل از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آنها را بی‌بهره از دین معرفی نموده^۸ و امیر مؤمنان علیه‌السلام از آنها با صفت شرورترین خلق خدا یاد می‌کند.^۹ البته البته غلوکنندگان همه در یک مرتبه نیستند؛ برخی برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان علیهم‌السلام ادعای الوهیت کرده و برخی هم صفات و ویژگی‌های فرابشری به آنها نسبت می‌دهند.

در مواجهه با چنین مباحثی، قرآن بهترین معیار است. خداوند در قرآن کریم هیچ‌گاه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دارای ویژگی‌های متفاوت جسمانی با دیگران ندانسته، بلکه او را بشری مخلوق معرفی نموده که به او وحی می‌شود،^{۱۰} اما در مقابل، از بزرگی و ممتازی روح پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ویژگی‌های اخلاقی و معرفتی او سخن گفته که او را از همه متمایز می‌کند؛ او را دارای خلق عظیم دانسته^{۱۱} و از او با صفت رحمتی برای جهانیان^{۱۲} و سرمشق و مقتدای انسان^{۱۳} یاد کرده است.

بنا بر این، آنچه پیامبر را اشرف مخلوقات قرار داده، عبودیت و معرفت نامتناهی او نسبت به خداوند است. از این رو، باید توجه و اهتمام انسان بر الگوگیری اخلاقی و عبادی از آن حضرت باشد.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۹۸.

۵. فقه الحدیث و نقد الحدیث، ص ۱۲۹-۱۴۶.

۶. بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۱۶۶-۱۹۱.

۷. سوره نساء، آیه ۱۷۱؛ سوره مائده، آیه ۷۷.

۸. عیون أخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۰۳.

۹. الخصال، ج ۱، ص ۷۲.

۱۰. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

۱۱. سوره قلم، آیه ۴.

۱۲. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۱۳. سوره احزاب، آیه ۲۱.

تمام سعی نگارنده در این پژوهش این بوده که مطابق موازین و معیارهای علمی در برخورد با حدیث به نقد روایات مورد بحث پردازد؛ بدون این که تلاش کند ذهنیت خویش را در فهم حدیث دخیل نماید. از این رو، سعی شده پس از تفحص فراوان در منابع شیعه و اهل سنت و استخراج احادیث منقول در این باب، مطابق آنچه که دانشمندان و محدثان در معیارهای نقد و فهم حدیث مطرح کرده‌اند، گام برداشته شود. به همین سبب در بررسی احادیث هم به نقد سندی و هم متنی پرداخته شده است.

از نظرگاه پیشینیه پژوهش باید گفت که تحقیق جامع و کاملی در این موضوع صورت نگرفته است؛ تنها مقاله‌ای از محمد زیاد بن عمر التکله در مجله الوطن الکویتیه در سال ۲۰۰۷ م، منتشر گردیده است. البته موضوع اصلی این مقاله رد صوفیه و اعتقاد آنها در باره نورانی بودن جسم پیامبر ﷺ است، اما قسمت اعظم این پژوهش به بررسی روایات وارد شده در موضوع سایه نداشتن پیامبر ﷺ اختصاص یافته است که به عقیده وی، احادیث منقول در این باب جعلی و موضوع است.^{۱۴}

تفاوت پژوهش حاضر با مقاله فوق در موارد زیر است:

۱. پژوهش حاضر به احادیث فریقین می‌پردازد.
۲. در پژوهش حاضر احادیث هم از لحاظ سندی و هم متنی مورد نقد و بررسی قرار گرفته‌اند.

به هر روی، آنچه از نظر می‌گذرد، تحقیقی علمی در باره دسته‌ای از احادیث است و قطعاً نمی‌توان آن را بی‌نقص و مطلقاً صحیح قلمداد کرد و نتیجه این کار، به عنوان یک نظریه علمی قابل نقد است.

۱. بررسی منابع اهل سنت

منابعی که احادیث سایه نداشتن پیامبر ﷺ را در اهل سنت نقل کرده‌اند، بیشتر به کتاب نوادر الأصول فی معرفة احادیث الرسول حکیم ترمذی ارجاع داده‌اند که البته قدیمی‌ترین کتاب در میان منابعی است که این حدیث را هر چند با الفاظ مختلف نقل کرده‌اند. پس از مراجعه به نسخ مختلف این کتاب^{۱۵} با تمام دقتی که صورت گرفت، روایتی

14. www.alwatan.kowait.tt

۱۵. سه نسخه بررسی شده عبارت‌اند از: نسخه‌ای با تحقیق اسماعیل ابراهیم متولی عوض، انتشارات مکتبه الإمام البخاری، چاپ اول، قاهره، ۲۰۰۸ م؛ نسخه‌ای با تحقیق عبدالرحمان عمیره، انتشارات دارالجیل، بیروت، ۱۹۹۲ م و نسخه منتشر شده توسط انتشارات دارصادر بیروت.

با این محتوا در هیچ یک از این سه چاپ کتاب یافت نشد. از طرفی با استقرا می‌توان دریافت که چنین حدیثی در این کتاب وجود داشته است؛ چرا که مؤلفان بزرگی چون سیوطی، قسطلانی و قاضی عیاض به هنگام نقل روایت به این کتاب ارجاع داده‌اند (در ادامه همین مقاله به این کتب ارجاع خواهیم داد). یکی از احتمالات متصور این است که شاید در نسخه‌های خطی این کتاب وجود داشته و به هنگام طبع در کتاب راه نیافته است. به هر روی، با وجود اهمیت نقل از این منبع به دلیل تقدم مؤلف آن (م ۳۲۰ ق) به سبب این که حدیثی با محتوای مورد بحث در آن یافت نشد از بحث در باره آن خودداری می‌کنیم و به منابع متأخر از این کتاب می‌پردازیم.

در کتاب الوفاء بأحوال المصطفی، تألیف ابن جوزی (م ۵۹۷ ق) آمده است:

عن ابن عباس قال: لم یکن لرسول الله ظل و لم یقم مع شمس قطّ الاّ غلب ضوءه ضوء الشمس و لم یقم مع سراج قطّ الاّ غلب ضوءه علی ضوء السراج.^{۱۶}

این حدیث به صورت معلق و بدون ذکر هیچ منبعی از ابن عباس نقل شده است. در کتاب الشفاء بتعریف حقوق المصطفی نیز - که در همان قرن ششم هجری تألیف گردیده - بدون ذکر سند روایت شده است:

إنّه کان لا ظلّ شخصی فی شمس ولا قمر لانه کان نوراً.^{۱۷}

این سخن نیز بدون ذکر سند نقل شده؛ با این تفاوت که اشاره‌ای به دلیل این اتفاق در آن وجود دارد. با توجه به این که در بخش نقد متنی روایات به دلایل مذکور خواهیم پرداخت، از بیان سخن در این مجال پرهیز می‌کنیم.

در دو تألیف قرن نهم نیز چنین احادیثی به چشم می‌خورند: اول، کتاب امتاع الأسماع - که مؤلف آن در ذیل فصلی با عنوان «از خصائص پیامبر ﷺ این که نور است و هنگامی که در زیر تابش نور خورشید و ماه راه می‌رود، سایه‌ای ندارد»، به نقل از ابن سبع می‌نویسد:

إنه کان نوراً و کان اذا مشی فی الشمس والقمر لا یظهر له ظل.^{۱۸}

و سپس در ادامه برای مستدل نمودن این حدیث به نقل آیات و روایاتی که پیامبر ﷺ را نور خوانده‌اند می‌پردازد.

۱۶. الوفاء بأحوال المصطفی، ص ۴۱۲.

۱۷. الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، ج ۱، ص ۳۶۸.

۱۸. امتاع الإسماع، ج ۱۰، ص ۳۰۸.

دوم، کتاب الإیصاف مرداوی (م ۸۸۵ق) است که به نقل از ابن عقیل می گوید:

و ذکر بن عقیل انه لم یکن له فیء فی شمس ولا قمر لانه نورانی و الظل نوع ظلمه.^{۱۹}

این روایات در منابع متأخر اهل سنت نیز راه یافته است که در ادامه نگاهی گذرا به این کتب می افکنیم:

کتاب سبیل الهدی و الرشاد دارای فصلی به نام «فی مشیه صلی الله علیه و سلم و انه لم یکن یری له ظل» است که در ذیل آن دو روایت با محتوای مشابه و البته منبع مختلف این گونه نقل شده است:

۱. و قال ذکوان رحمہ الله تعالی:

لم یری لرسول الله ظل فی شمس ولا قمر.^{۲۰}

احتمالاً این حدیث را از کتاب ترمذی اخذ و بدون اشاره به منبع، این روایت را از ذکوان نقل کرده است.

۲. و قال ابن سبع فی خصائصه:

ان ظلہ کان لا یقع علی الارض و انه کان نوراً و کان اذا مشی- فی الشمس والقمر لا یظہر له ظل.

ناگفته نماند که در جای دیگری این حدیث را به نقل از ابن جوزی از ابن عباس روایت می کند.^{۲۱}

سیوطی در کتاب الخصائص الکبری نیز به نقل از حکیم ترمذی و ابن سبع همین حدیث را روایت می کند.^{۲۲}

قسطلانی در المواهب اللدنیه نیز در خلال مباحث مربوط به کیفیت مشی پیامبر ﷺ آورده است که پیامبر ﷺ به هنگام راه رفتن در زیر نور آفتاب و یا ماه سایه نداشته است.^{۲۳}

زرقانی در شرح خود بر کتاب المواهب اللدنیه، بدون این که اشاره ای به اسناد این روایت کند و سعی در مسند نمودن آنها نماید، فقط به آیات قرآن و سخنان بزرگان در این باره که پیامبر ﷺ نور بوده، استدلال کرده تا ضعفی متوجه احادیث فوق

۱۹. الإیصاف، ج ۸، ص ۴۳.

۲۰. سبیل الهدی و الرشاد فی سیرة خیرة العباد، ج ۲، ص ۹۰.

۲۱. همان، ص ۴۰.

۲۲. الخصائص الکبری، ج ۱، ص ۱۱۷.

۲۳. المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة، ج ۲، ص ۸۵.

نگردد.^{۲۴} همچنین امام برهان الدین حلبی در *السیرة الحلبيه*^{۲۵} و بهوتی در *كشف القناع*^{۲۶} نیز به این مبحث پرداخته‌اند.

۲. بررسی منابع شیعه

برخلاف اهل سنت - که احادیثی با مضمون سایه نداشتن پیامبر ﷺ در صحاح سته و دیگر کتب معتبرشان نقل نشده است - ما با چنین روایاتی در کتب معتبر شیعه رو به رو هستیم. در ادامه بحث، با رعایت ترتیب تاریخی کتب، احادیث وارده در آنها را نقل می‌کنیم.

کتاب *الكافی* منبعی است که اولین بار، حدیثی را در «باب مولود النبی و وفاته» روایت کرده که در آن به سایه نداشتن پیامبر ﷺ اشاره شده است:

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَغَيْرُهُ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ شَبَابِ الصَّيْرَفِيِّ، عَنْ مَالِكِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ التَّهْدِيِّ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ حَارِثٍ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ الْعَجَلِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثَلَاثَةٌ لَمْ تَكُنْ فِي أَحَدٍ غَيْرِهِ لَمْ يَكُنْ لَهُ فِيَّ وَكَانَ لَا يَمُرُّ بِطَرِيقٍ فَيَمْرُقُ فِيهِ بَعْدَ يَوْمَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ إِلَّا عُرِفَ أَنَّهُ قَدْ مَرَّفِيهِ لَطِيبٌ عَرَفَهُ وَكَانَ لَا يَمُرُّ بِحَجْرٍ وَلَا بِشَجَرٍ إِلَّا سَجَدَ لَهُ.^{۲۷}

این روایت در منابع مهم متأخر شیعه نیز راه یافته است؛ چنان که علامه مجلسی در باب «فضائله و خصائصه ﷺ و ما امتن الله به علی عباده» کتاب *بحار الأنوار* این روایت را به نقل از کتاب *الكافی* نقل نموده و سپس به توضیحی مختصر در شرح آن اکتفا می‌کند^{۲۸} که ما در قسمت نقد متنی احادیث، به نقل و نقد آن خواهیم پرداخت.

البته مجلسی در جای دیگری از *بحار الأنوار* همین روایت را بدون ذکر سند و البته با اضافاتی نسبت به روایت نقل شده در *الكافی* ذکر می‌کند؛^{۲۹} ضمن این که در باب «جوامع معجزاته» نیز همین حدیث را تکرار می‌کند.^{۳۰}

ناگفته نماند که پس از *الكافی* و قبل از پیدایش جوامع حدیثی متأخر منابع دیگری نیز این

۲۴. شرح الرزقانی علی المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیه، ج ۵، ص ۵۲۴ - ۵۲۵.

۲۵. السیرة الحلبيه، ج ۳، ص ۳۸۱.

۲۶. كشف القناع عن متن الإقناع، ج ۵، ص ۳۲.

۲۷. الكافی، ج ۱، ص ۴۴۲.

۲۸. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۳۶۸.

۲۹. همان، ص ۲۴۹.

۳۰. همان، ج ۱۷، ص ۳۴۶.

روایت را نقل کرده‌اند؛ منابعی چون مکارم الأخلاق طبرسی^{۳۱} و المناقب ابن شهر آشوب مازندرانی^{۳۲} - که هر دو در قرن ششم هجری تألیف شده‌اند - این حدیث را البته با تغییراتی در الفاظ و البته بدون سند، روایت کرده‌اند. ابن شهر آشوب استدلال مختصری هم دارد که در بخش نقد متنی به آن خواهیم پرداخت. مؤلف ملحقات کتاب سنن النبی نیز به نقل از الکافی به طرح این حدیث می‌پردازد.^{۳۳}

دومین محدث متقدم - که این موضوع را مطرح کرده - شیخ صدوق است؛ با این تفاوت که وی این ویژگی را در حدیثی، از علامات امام رضا علیه السلام معرفی نموده است. با توجه به تعریف حدیث در شیعه و از طرفی ارتباط کامل موضوع مورد بحث، در ادامه به آن خواهیم پرداخت: شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه روایتی از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند که بخشی از آن چنین است:

و رَوَى أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ فَضَالٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا علیه السلام قَالَ: لِلْإِمَامِ عَلَامَاتٌ يَكُونُ أَعْلَمَ النَّاسِ وَأَحْكَمَ النَّاسِ وَ أَتَقَى النَّاسِ وَ أَكَلَمَ النَّاسِ وَ أَشَجَعَ النَّاسِ وَ أَسْخَى النَّاسِ وَ أَعْبَدَ النَّاسِ وَ يُولَدُ مَحْتُونًا وَ يَكُونُ مُطَهَّرًا وَ يَرَى مِنْ خَلْفِهِ كَمَا يَرَى مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا يَكُونُ لَهُ ظِلٌّ.^{۳۴}

شیخ صدوق همین روایت را با همین متن و سند در دیگر تألیفات خویش نقل کرده است.^{۳۵} مؤلفانی چون راوندی،^{۳۶} طبرسی^{۳۷} و اربلی^{۳۸} نیز این روایت را در کتاب‌های خویش آورده‌اند.

حدیث دیگری را شیخ صدوق در کتاب النخصال خویش در باب صفات دهگانه امام این گونه روایت نموده است:

حدثنا أحمد بن محمد بن الهيثم العجلي - رضی الله عنه - قال: حدثنا أحمد بن يحيى بن زكريا القطان، قال: حدثنا بكر بن عبد الله بن حبيب، قال: حدثنا تميم بن بهلول، قال: حدثنا أبو معاوية، عن سليمان بن مهران، عن أبي عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام قال: عشر خصال

۳۱. مکارم الأخلاق، ص ۳۴.

۳۲. المناقب، ج ۱، ص ۱۲۴.

۳۳. سنن النبی، ص ۴۰۶ - ۴۰۷.

۳۴. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۸.

۳۵. عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۱۲؛ معانی الأخبار، ج ۲، ص ۵۲۷.

۳۶. قصص الأنبياء، ص ۳۱۴؛ الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۵۰۷.

۳۷. الأحتجاج، ج ۲، ص ۴۳۶.

۳۸. كشف الغمه، ج ۲، ص ۲۹۰.

من صفات الإمام، العصمة والنصوص وأن يكون أعلم الناس وأتقاهم الله وأعلمهم بكتاب الله وأن يكون صاحب الوصية الظاهرة ويكون له المعجز والدليل وتنام عينه ولا ينام قلبه ولا يكون له فيء ويرى من خلفه كما يرى من بين يديه...^{۳۹}

توضیحی نیز در شرح این روایت بیان نموده و علامه مجلسی نیز این روایت را به همراه شرح آن در بحار الأنوار ذکر کرده است.^{۴۰}

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین، در بیان علائم ظهور و ویژگی های امام منتظر^{علیه السلام} روایتی را نقل می کند که بخشی از آن را در اینجا ذکر می کنیم:

حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني - رضي الله عنه - قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن علي بن معبد، عن الحسين بن خالد، قال قال علي بن موسى الرضا: ... يوم خروج قائمنا أهل البيت فن ترك التقية قبل خروج قائمنا فليس منا، فقيل له: يا ابن رسول الله! ومن القائم منكم أهل البيت؟ قال: الرابع من ولدي ابن سيدة الإمام يطهر الله به الأرض من كل جور ويقدها من كل ظلم وهو الذي يشك الناس في ولادته وهو صاحب الغيبة قبل خروجه فإذا خرج أشرفت الأرض بنوره و وضع ميزان العدل بين الناس فلا يظلم أحد أحداً وهو الذي تطوى له الأرض ولا يكون له ظل...^{۴۱}

۳. نقد و بررسی

در قسمت های پیشین، بر احادیث وارد شده در منابع شیعه و اهل سنت در موضوع سایه نداشتن پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} مروری گذرا کردیم. از آنجا که برای نقد حدیث باید هم به سند و هم به متن آن پرداخت، در این مجال نیز احادیث فوق را از جهت سند و متن مورد ارزیابی و نقد قرار می دهیم.

۳-۱. نقد سندی

برای بررسی سند و وثاقت یا ضعیف آن، احادیث منقول از اهل سنت و شیعه به طور جداگانه مورد بحث قرار می گیرد:

۳-۱-۱. احادیث منقول در منابع اهل سنت

با نگاهی به روایاتی که در باب سایه نداشتن پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} ذکر شده، ملاحظه می کنیم که

۳۹. الخصال، ج ۲، ص ۴۲۸.

۴۰. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۱۴۰-۱۴۱.

۴۱. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۷۱-۳۷۲.

هیچ یک از آنها دارای سند نیستند؛ ضمن این که به خود پیامبر ﷺ منتهی نمی شوند، بلکه برخی از ابن عباس - که از جمله صحابه است - روایت کرده اند و برخی دیگر از ذکوان - که تابعی است - و سلسله سند خود را تا این دو محدث نقل نکرده اند. البته در برخی منابع سلسله سندی برای روایت منقول در *نوادر الأصول* ترمذی ذکر نموده اند که با توجه به این که ما پس از تفحص فراوان، این روایت را نیافتیم، طبیعی است که نمی توانیم وارد نقد سندی آن و صحت و سقم حدیث شویم.

در جلالت شأن و وثاقت ابن عباس تردیدی وجود ندارد، اما به تصریح برخی بزرگان به دلیل همین عظمت و جلالت وی، در طول تاریخ تلاش های فراوانی صورت گرفته تا احادیث مجهول و یا محرف، از روی تدلیس و برای برطرف کردن ضعف و جرحی که متوجه آنها بوده، به ابن عباس نسبت داده شود و این امر باعث گردیده که برخی تردیدهایی را در وثاقت ابن عباس مطرح نمایند؛ در حالی که ساحت این صحابی بزرگ و شاگرد برجسته مکتب اهل بیت علیهم السلام از هر جعل و تحریفی مبرا است.^{۴۲}

ذکوان هم که غلام عایشه و آزاد شده او بود، توسط برخی بزرگان رجالی اهل سنت توثیق شده است^{۴۳} و برخی او را به خاطر کثرت روایت ستوده اند؛ روایاتی که بیشتر از عایشه و یا از ابوهریره نقل شده اند.^{۴۴}

نکته قابل ذکر این که از آنجا که در صحاح سته و دیگر جوامع متقدم و متأخر حدیثی اهل سنت، روایتی در باب سایه نداشتن پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر نشده است، می توان دریافت که این احادیث نزد محدثان بزرگی چون بخاری و مسلم و نسایی و دارای صحت کافی جهت نقل در کتبشان نبوده است. این احتمال که آنها این احادیث را در اختیار نداشته اند، احتمالی بسیار بعید به نظر می رسد. بنا بر این، عدم نقل این احادیث در کتب فوق الذکر خود دلیلی بر عدم قبول سندی و یا متنی آنها از نظر مؤلفانشان بوده است.

۳- ۱- ۲. احادیث منقول در منابع شیعه

ویژگی ممتاز احادیث شیعه برخوردار از آنها از سند است. در احادیث مورد بررسی نیز این امتیاز وجود دارد. با توجه به این که تمامی احادیث منقول در منابع شیعه در باب سایه نداشتن پیامبر صلی الله علیه و آله از سلسله سند برخوردار هستند، به بررسی سند تمامی آنها می پردازیم:

۴۲. تفسیر و مفسران، ج ۱، ص ۲۱۸ - ۲۲۷.

۴۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۷۸؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۸۷.

۴۴. اسعاف المبطأ برجال الموطأ، ص ۳۱.

روایت اول، روایت منقول در کتاب *الکافی* است. این سلسله سند - که متصل نیز هست - به جهت وجود تعدادی از راویانی که در سند آن واقع اند و تضعیف شده اند، در زمره احادیث ضعیف قرار می گیرد؛ راویانی چون سهل بن زیاد آدمی که نجاشی او را ضعیف در حدیث و غیر قابل اعتماد دانسته و گفته است که به سبب غلو و کذب از قم به ری تبعید شده^{۴۵} و ابن غضائری که او را فاسد الروایة و الدین و کسی که مراسیل را روایت و به مجاهیل اعتماد می کرده، معرفی نموده است.^{۴۶} همچنین محمد بن الولید شباب الصیرفی که علامه حلی او را ضعیف شمرده است.^{۴۷} مالک بن اسماعیل النهدی و عبد السلام بن حرب النهدی نیز مجهول اند.^{۴۸} و سرانجام سالم بن ابی حفصه که زیدی بتری مذهب بوده و کشی در ضمن بیان روایتی، او را از جمله کسانی دانسته که بر امام صادق علیه السلام دروغ می بسته و امام او را لعنت کرده است.^{۴۹}

با توجه به ارزیابی رجالیان از راویان فوق، به جز علی بن محمد بن ابراهیم بن ابان کلینی که از مشایخ کلینی بوده و توثیق شده است، هیچ کدام از راویان روایت کلینی توثیق نشده اند، بلکه به ضعف برخی تصریح شده است. گذشته از سند روایت - که از اتصال برخوردار است - از نگاه نقد سندی این روایت، باید آن را از جمله روایات ضعیف *الکافی* دانست. نکته دیگر، این که این روایت در هیچ منبع دیگری نیز نقل نشده است که یا به خاطر انفراد آن است و یا به سبب ضعفی که متوجه آن بوده از سوی مؤلفان و محدثان مورد توجه قرار نگرفته و نقل نشده است.

روایت بعد، حدیث منقول در *من لایحضره الفقیه* است که در آن امام رضا علیه السلام برای امام علامات را برمی شمردند که یکی از آنها سایه نداشتن امام است. راویان این روایت، جز محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی که گرچه آیه الله خویی او را دارای حسن عقیده می داند، اما معتقد است که وثاقتش اثبات نشده،^{۵۰} مابقی توثیق شده اند. بنا بر این، با نگاهی به سند راویان این حدیث می توانیم به وثاقت راویان و صحت سند حکم کرده و

۴۵. همان، ص ۱۸۵.

۴۶. *رجال ابن الغضائری*، ص ۶۷.

۴۷. *رجال ابن داوود*، ص ۲۵۷.

۴۸. *رجال الطوسی*، ص ۲۳۷.

۴۹. *رجال الکشی*، ص ۲۳۰.

۵۰. *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۴، ص ۲۲۰؛ *رجال الطوسی*، ص ۴۰۹؛ *رجال النجاشی*، ص ۹۴؛ *رجال ابن داوود*، ص ۱۱۴ و

۴۸۳؛ *خلاصة الاقوال*، ص ۹۳.

حدیث را موثق بدانیم؛ اما آنچه ضروری است بدان پرداخته شود، این است که شیخ کلینی در باب موالید الأئمه الکافی روایتی را از امام صادق علیه السلام در بیان علامت های امام نقل می کند. نکته مهم این که در آن روایت هم، همانند روایت مورد بحث، علامت های امام ده تا معرفی و برشمرده شده است و علامت های متعددی هم قابل انطباق با روایت شیخ صدوق از امام رضا علیه السلام است؛ با این تفاوت که در روایت کتاب الکافی عبارت «و لا یكون له ظل» نیامده است. با توجه به عالی بودن سند روایت کتاب الکافی و امامی بودن تمامی راویان و صحیح بودن حدیث، این روایت از جایگاه سند در مرتبه بهتری نسبت به روایت کتاب الفقیه قرار می گیرد. این سخن بیان گرضعف روایت الفقیه نیست، بلکه این احتمال را پدید می آورد که یا این عبارت از معصوم نیست و یا مراد آن سایه ظاهر نمی تواند باشد.

روایت دیگر، روایتی است که شیخ صدوق با سند خود از امام صادق علیه السلام در کتاب الخصال نقل کرده که دارای سندی متصل است، اما تنها به وثاقت احمد بن محمد بن الهیثم العجلی^{۵۱} و سلیمان بن مهران^{۵۲} البته به صورت تلویحی حکم شده،^{۵۳} مابقی راویان مجهول اند.^{۵۴} از این رو، با توجه به عدم توثیق و یا وثاقت برخی راویان این روایت، نمی توان به صحت سند و به تبع آن صحت کل حدیث حکمی جزمی داد.

آخرین روایتی که به بررسی سند آن پرداخته می شود، روایتی منقول از امام رضا علیه السلام در کتاب کمال الدین و تمام النعمه در باب نشانه های حضرت مهدی علیه السلام است که یکی از آنها نداشتن سایه است. سند این روایت متصل بوده و جرحی متوجه راویان آن نیست.^{۵۵}

با توجه به اتصال سند و عدم جرح راویان این روایت نمی توان به ضعف و یا خدشه دار بودن سند آن حکم کرد، اما بحثی فقه الحدیثی را می توان در مورد این روایت مطرح کرد که در قسمت بعدی به آن اشاره ای خواهد شد.

۳-۲. نقد متنی

۳-۲-۱. معناشناسی واژه «ظل»

کلیدواژه اصلی احادیث وارده در باب سایه نداشتن پیامبر صلی الله علیه و آله واژه «ظل» و گاه «فیء»

۵۱. معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۳۲۳.

۵۲. همان، ج ۸، ص ۲۸۲.

۵۳. رجال ابن داوود، ج ۱، ص ۱۷۷.

۵۴. معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۳۰۶؛ رجال النجاشی، ص ۱۰۹.

۵۵. معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۲۰.

است. البته میان معنای این دو کلمه تفاوت‌هایی ذکر کرده‌اند؛ از جمله این که ظل اعم از فیء است و دیگر این که به هر جایی که نور خورشید نمی‌رسد، ظل گفته می‌شود؛ ولی فیء به جزاز زوال خورشید به بعد گفته نمی‌شود.^{۵۶} این تفاوت‌ها و دیگر اختلاف‌هایی که در معنای این دو واژه ذکر شده^{۵۷} تأثیر بسزایی در موضوع مورد بحث ندارد و مهم این است که هر دو در زبان فارسی به معنای سایه هستند و البته بیشتر مؤلفان و محدثانی که احادیث سایه نداشتن پیامبر ﷺ را نقل کرده‌اند، فقط از این دو واژه همین معنا را مد نظر قرار داده‌اند؛ همان سایه‌ای که به خودی خود وجود حقیقی نداشته، بلکه همان عدم نور است و به سبب ممانعت از تابش نور پدید می‌آید.

حال اگر بپذیریم احادیث نقل شده در موضوع سایه نداشتن پیامبر ﷺ قطعی الصدور هستند، نیازمند این هستیم که بدانیم آیا مراد از واژه «ظل» همان سایه مصطلح است و یا این که معنای دیگری نیز محتمل است و آیا می‌تواند استعاره و یا کنایه باشد؟ در پاسخ به این سؤال و برای آشنایی با کاربرد واژه ظل در احادیث به ترکیب‌هایی اشاره می‌کنیم که در آنها واژه ظل به کار رفته و در احادیث صحیح نقل شده‌اند:

فی ظل رواق القائم،^{۵۸} ظل القائم،^{۵۹} فی ظل عرش الله یوم لا ظل الا ظلة،^{۶۰} اللهم اظلنی فی عرشک یوم لا ظل الا ظلك،^{۶۱} تحت ظل السیف،^{۶۲} کان فی ظل رحمة الله^{۶۳} و ...

نمونه‌های فوق و موارد بی‌شمار دیگری که در احادیث به چشم می‌خورد، بیان‌گر این واقعیت است که همواره واژه «ظل» به معنای سایه‌ای که معلول ممانعت از عبور نور است نیست، بلکه گاه به کنایه و گاهی از روی استعاره به کار می‌رود. آیا عرش خدا و یا خود خداوند سایه دارند؟ آیا رحمت خداوند دارای سایه است؟ و آیا پرچم حضرت مهدی عجل الله فرجه چنان سایه‌ای دارد که هزاران نفر در آن جای گیرند؟ واضح است که مراد هیچ کدام از این‌ها، سایه مصطلح نیست، بلکه منظور از سایه خداوند، گستره رحمت او است و یا مراد از

۵۶. المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۳۵.

۵۷. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۶۵.

۵۸. الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱.

۵۹. همان، ص ۴۶۵.

۶۰. همان، ج ۲، ص ۱۴۷.

۶۱. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۳۵.

۶۲. تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۲۲.

۶۳. تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، ج ۵، ص ۳۷۷.

سایه شمشیر، تحت حمایت بودن آن است.

بنا بر این، می‌توان در احادیثی که در سند آنها ضعفی وجود ندارد، واژه «ظل» را بر یکی از این معانی حمل نمود؛ به عنوان نمونه حدیثی که از کمال الدین نقل شد و در آن یکی از نشانه‌های امام عصر علیه السلام این بود که «لا یكون له ظل» را می‌توان این گونه بیان کرد که به هنگام ظهور حضرت، قدرت و رحمت و عدالت او چنان فراگیر می‌شود که همه در گستره آن جای می‌گیرند و یا این که هیچ کس همتا و همانند او نخواهد بود. همین حالت برای روایات نقل شده در باب علامات امام نیز صادق است.

۳-۲-۲. عرضه احادیث بر قرآن

مهم‌ترین و استوارترین شیوه نقد متنی حدیث، عرضه آن بر کتاب خداوند است که به دور از هرگونه تحریف و تفسیر، معیاری روشن برای سنجش فحوای احادیث است؛ چرا که قرآن روشن‌کننده هر چیزی است.^{۶۴} روایات فراوانی هم در ضرورت عرضه احادیث بر قرآن از ذوات ذوات مقدس معصومان علیهم السلام نقل شده است.^{۶۵} از این رو، برای اولین گام برای نقد متن احادیث، آنها را بر قرآن کریم عرضه می‌کنیم.

آیات زیادی در قرآن کریم به معرفی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اختصاص دارد؛ آیاتی که بیان تمامی آنها در این مجال ممکن نیست، اما نقل برخی از آنها برای تبیین بهتر موضوع مورد بحث ضروری به نظر می‌رسد.

پیامبران در قرآن همچون دیگر مردمان معرفی شده‌اند^{۶۶} و همین موضوع هم مورد انتقاد مخالفان قرار گرفته بود؛ به عنوان نمونه اشراف و سران مخالف نوح می‌گفتند که نوح بشری چون ما است و می‌خواهد برتری جویی کند و اگر خداوند می‌خواست فرستاده‌ای را بفرستد، قطعا فرشته‌ها را بر ما نازل می‌کرد^{۶۷} و یا در مقابله با پیامبران معترض بودند و روبه مردم کرده و می‌گفتند که آنها بشری مانند شما هستند و از آنچه شما می‌خورید می‌خورند و از آنچه شما می‌نوشید می‌نوشند؛^{۶۸} حتی در مورد پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم زبان به طعنه گشودند که این چگونه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ چرا بر ما فرشته‌ای نازل نشده

۶۴. سوره نحل، آیه ۸۹.

۶۵. الکافی، ج ۱، ص ۶۹.

۶۶. سوره ابراهیم، آیه ۱۱؛ سوره کهف، آیه ۱۱.

۶۷. سوره مؤمنون، آیه ۲۴.

۶۸. همان، آیه ۳۳.

است؟^{۶۹} و خداوند خود به پیامبر ﷺ می‌فرماید که ما پیش از تو پیامبرانی را نفرستادیم، مگر این که آنها غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند. در پاسخ به همین اعتراضات خداوند می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَقُضِيَ الْأَمْرُ لَمْ يَنْظُرُونَ وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَ لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ﴾.^{۷۰}

بنا بر این، حداقل در ویژگی‌های جسمانی و خصوصیات بدنی میان رسولان و مردم تفاوتی وجود نداشته است. خداوند تفاوت را در انزال وحی برمی‌شمارد:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَنَ كَأَن يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾.^{۷۱}

نکته دیگر نهی قرآن از غلودر دین است. با عنایت به آیات فوق به نظر می‌رسد، چنین ادعایی در مورد پیامبر ﷺ از مصادیق غلو باشد. خداوند اهل کتاب را به سبب غلودر دینشان مذمت می‌کند؛^{۷۲} به ویژه مسیحیان را به سبب این که برخی عیسی را خدا و برخی او را یکی از سه خدا و فرزند او می‌شمردند، به شدت مورد سرزنش قرار می‌دهد.^{۷۳} این که برای پیامبر ﷺ ویژگی‌هایی که نه عقل سلیم آنها را می‌پذیرد و نه روایات قطعی الصدور بر آنها دلالت می‌کند و از همه مهم تر روح آیات قرآن آن را بر نمی‌تابد، قایل شویم، به نوعی دست به غلوزه‌ایم و بی‌تردید روایاتی که در آن نشانه‌ای از غلودیده شود، با قرآن سازگار نیست.

آنچه از آیات و روایات برداشت می‌شود، این است که پیامبران افرادی همچون دیگر مردمان و از میان آنان بودند. در ویژگی‌های جسمانی هیچ تفاوتی میان آنها و دیگر مردم نبود. روح کلی آیات فوق نشان‌گر این است که مردم نمی‌توانستند بشری چون خودشان را به عنوان فرستاده خداوند و راهبر جامعه بپذیرند. این مطالب نافی عصمت، عظمت روح، خلقیات و فضایل بی‌شمار آنها نیست. ویژگی‌های درونی آنها بود که باعث شده بود شایستگی رسالت را دارا باشند. این مهم مورد پذیرش عموم مردم هم بوده؛ چرا که بیشتر قبل از اعلام رسالت

۶۹. سوره فرقان، ۷.

۷۰. سوره انعام، آیه ۸ - ۹.

۷۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

۷۲. سوره مائده، آیه ۷۷.

۷۳. سوره نساء، آیه ۱۷۱.

مورد قبول و مراجعه مردم بوده، اما از خلقتی خاص و متفاوت از عموم مردم عاری بوده‌اند.

۳-۲-۳. سنجش خبر با سنت مقطوعه

با توجه به این که احادیث وارده در موضوع سایه نداشتن پیامبر ﷺ ذیل باب‌های شمایل، معجزات و ویژگی‌های پیامبر ﷺ مطرح شده، نمی‌توان احادیثی مخالف آن را در منابع حدیثی یافت. به طور قطع در قرون اولیه چنین بحثی میان محدثان مطرح نبوده که با اخبار متعارض رو به رو باشیم؛ ضمن این که بیشتر در ابواب فقهی و یا اصول اعتقادی با اخبار مخالف هم مواجه می‌شویم. بنا بر این، به طور کلی می‌توان گفت که ارزیابی اخبار ذکر شده با سنت مقطوع در این موضوع جایگاهی ندارد، اما لازم است به گروه دیگری از احادیث - که ارتباط محتوایی بسیار نزدیکی با روایات مورد بحث در این پژوهش دارند - اشاره شود؛ آن هم از این بابت که از لحاظ مدلول، مخالف روایات ذکر شده در باب سایه نداشتن پیامبر ﷺ هستند.

این دسته احادیث، روایاتی هستند که سایه نداشتن پیامبر ﷺ را به این دلیل می‌دانند که همواره ابری بر سر ایشان سایه می‌افکنده است.^{۷۴} یقیناً آغاز این اتفاق به ماجرای سفر پیامبر اسلام ﷺ قبل از بعثت و برخورد او با بحیرای راهب برمی‌گردد؛ زمانی که بر پیامبر ﷺ قطعه‌ای ابر سایه افکننده بود و با آن حضرت حرکت می‌کرد و بحیرا - که نشانه‌های پیامبر آخر الزمان ﷺ را می‌دانست - پس از مشاهده این واقعه بشارت رسالت برادرزاده ابوطالب را به وی داد.^{۷۵} تردیدی نیست که اگر این اتفاق افتاده باشد،^{۷۶} از معجزات رسول خدا ﷺ به شمار می‌آید.

احادیثی نیز وجود دارد که بیان‌گر سایه افکندن دائمی ابر بر سر پیامبر ﷺ هستند؛ از جمله این که علامه مجلسی در بحار الأنوار به نقل از کتاب العدد القویه گفتار مفصل حلیمه سعدیه را ذکر می‌کند که در بخشی از آن آمده است که حلیمه گفت هیچ گاه او را

۷۴. به اعتقاد نگارنده به جز موارد معدودی، این اتفاق همیشگی نبوده است و این دسته احادیث، خود دچار ضعف سندی و متنی هستند و شاید نشانه‌ای از غلو نیز در آن وجود داشته باشد؛ اما با توجه به هدف این پژوهش، فارغ از صحت و یا سقم این گروه احادیث - که خود نیازمند پژوهشی مستوفی است - در پی آن هستیم که احادیث مخالف را هم مورد توجه قرار دهیم.

۷۵. بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۲۰۰ - ۲۲۰.

۷۶. نکته قابل ذکر این که این ماجرا بسیار مشهور، اما فاقد سند است و به همین دلیل بسیاری از دانشمندان شیعی و حتی برخی از اهل سنت قایل به صحت آن نیستند، اما استناد ما بر این واقعه نه به خاطر پذیرش آن، بلکه بنا بر تسامح علمی و به جهت در نظر گرفتن زوایای مختلف بحث است.

(پیامبر ﷺ) در زیر نور خورشید بیرون نبردم، مگر این که ابری بر او سایه می افکند.^{۷۷} نمونه دیگر، روایت بسیار مفصلی است که در الإحتجاج طبرسی با سندی معلق از امام کاظم علیه السلام و ایشان از امام حسین علیه السلام با موضوع احتجاج یک یهودی با حضرت علی علیه السلام نقل کرده اند که در قسمتی از آن چنین آمده است:

یهودی گفت: بر موسی ابر سایه می افکند و علی علیه السلام در پاسخش فرمود: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز این گونه بود، حتی پیامبر صلی الله علیه و آله افضل بر موسی بود؛ چرا که از روزی که متولد شد تا روزی که قبض روح شد، چه در سفر و چه در حضر، همواره ابری بر او سایه می افکند.^{۷۸}

هر دو روایت در ملحقات باب الشمائل سنن النبی علامه طباطبایی ذکر شده است.^{۷۹} در مواجهه با این دو گروه روایات (روایات دال بر سایه نداشتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سایه افکندن ابربر ایشان) با تقسیم بندی زیر رو به رو هستیم:

- هر دو گروه روایات را بپذیریم که امکان پذیر نیست؛ با این توضیح که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله سایه نداشت، دلیلی برای سایه افکندن ابر وجود نداشته است.

- گروه دوم را پذیرفته و گروه اول را کنار بگذاریم که در این صورت به هدف پژوهش نایل آمده ایم.

- گروه اول را پذیرفته و گروه دوم را کنار بگذاریم. این قسم با توجه به استواری واقعه بحیرای راهب و این که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله سایه نداشت، نباید چنین پدیده ای رخ می داد؛ حال آن که روایات و نقل قول های تاریخی صحت آن را اثبات می کند، قابل قبول نیست؛ یعنی حداقل یک بار در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله ابر بر ایشان سایه افکنده است و این خود دلیل بر سایه داشتن ایشان است.

- هر دو گروه را کنار بگذاریم که در این صورت هم، پژوهش فرضیه خود را اثبات نموده است.

۳-۲-۴. سنجش خبر با تاریخ قطعی

آنچه که می توان به عنوان حادثه ای تاریخی - که مرتبط با موضوع باشد - مد نظر قرار داد،

۷۷. بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۳۴۱.

۷۸. الإحتجاج، ج ۱، ص ۳۱۹.

۷۹. سنن النبی، ص ۴۰۲.

همان ملاقات پیامبر ﷺ با بحیرا است که البته در قسمت قبل به تفصیل مورد بحث قرار گرفت و این حادثه تاریخی نشانه‌ای بر این واقعیت است که پیامبر ﷺ همچون دیگر مردم سایه داشته و یکی از معجزات و مبشرات رسالت ایشان، سایه افکندن ابر قبل از بعثت بوده است.

نکته حایز اهمیت دیگر، این که اگر سایه نداشتن پیامبر ﷺ حقیقتی تاریخی بوده، چرا هیچ یک از مورخان و سیره‌نویسان معتبر از آن سخنی به میان نیاورده‌اند و از همه مهم‌تر، چرا انبوه صحابه پیامبر ﷺ اشاره‌ای به آن نکرده‌اند؛ در حالی که تمام حرکات و رفتارهای ایشان به دقت مورد توجه اصحاب بود و بیشتر تمام سعی خود را متوجه الگوگیری از آن حضرت می‌کردند؟ چگونه ممکن است این حقیقت - که در نوع خود بی‌نظیر و قابل بحث و بیان است - توسط یاران ایشان مورد غفلت قرار گرفته باشد؟ از طرفی در احادیث وارد شده توسط منابع شیعه، این ویژگی برای امام مطرح شده است؛ اما چرا صحابه ائمه معصوم  به آن نپرداخته‌اند؟

دیگر سخن، آن که اگر این خصوصیت در پیامبر ﷺ و ائمه معصوم  وجود داشت، چرا هیچ گزارش تاریخی در باب احتجاجات میان پیروان و مخالفانشان در این زمینه وجود ندارد؟ حال، آن که این ویژگی به خصوص در میان پیروان ائمه معصوم  می‌توانست نشان‌گر مطابقت نشانه‌های پیامبر ﷺ و خلفا به حق او و دلیلی بر اثبات حقانیت آنها باشد. آیا می‌توان پذیرفت که این رویداد مطلقاً مورد غفلت قرار گرفته است؟

۳-۲-۵. سنجش خبر با عقل

همان گونه که بارها قرآن کریم به این واقعیت اشاره کرده، پیامبران از جنس دیگر مردمان بوده‌اند و هیچ تفاوتی میان ابدان آنها با ابدان دیگران وجود نداشته است. از طرفی از جمله مسلمات عقلی این است که بدن انسان جسمی کدر است که نور را از خود عبور نداده و هنگام تابش نور ایجاد سایه می‌کند. بنا بر این، عقلاً پیامبران نیز به هنگام قرار گرفتن در معرض نور، سایه‌ای داشته‌اند که همان عدم نور محسوب می‌شود. از آنجا که برخی مؤلفان به هنگام نقل روایات سایه نداشتن پیامبر ﷺ و ائمه معصوم  سعی در اثبات عقلانی این پدیده داشتند، ضروری است که در این بخش، دلایل آنها مطرح و مورد بررسی و نقد قرار گیرد.

بدون استثنا تمام مؤلفانی که به شرح این احادیث پرداخته‌اند، سخن خود را مستدل به آیات و روایاتی کرده‌اند که در آنها بیان شده که پیامبر ﷺ نور است؛ از جمله آیه:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾.^{۸۰}

همچنین بخشی از دعایی که پیامبر ﷺ به حضرت علی عليه السلام برای روز عرفه آموختند و مورد استناد اکثر قریب به اتفاق مؤلفان قرار گرفته است:

اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا وَفِي سَمْعِي وَبَصَرِي نُورًا وَلِحَمِي وَدَمِي وَعِظَامِي وَعُرُوقِي وَ
مَفْعَدِي وَمَقَامِي وَمَذْخَلِي وَمَخْرَجِي نُورًا وَأَعْظِمْ لِي نُورًا يَا رَبِّ يَوْمَ أَلْقَاكَ إِنَّكَ عَلَيَّ
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.^{۸۱}

آنچه محدثان و مؤلفان فوق مورد استناد قرار داده‌اند، همان نوری است که از اجسام درخشنده چون خورشید و ماه ساطع می‌گردد و خود سایه‌ای ندارد و بلکه اجسام کدری که در مقابل آن قرار گیرند، ایجاد سایه می‌کنند. اما باید گفت که این معنا تنها یکی از معانی پرکاربرد واژه نور است. برای تبیین بیشتر این موضوع نگاهی به کاربرد واژه نور در قرآن می‌افکنیم:

۳- ۲- ۶. کاربرد «نور» در قرآن

واژه نور در قرآن در معانی ذیل به کار رفته است:

۱. خداوند: خداوند متعال خود را نور معرفی کرده است.^{۸۲}
۲. کتب آسمانی به ویژه قرآن: چندین آیه از قرآن کریم از کتاب‌های آسمانی که بر پیامبران نازل شده است، به نور تعبیر کرده‌اند. این تعبیر در مورد قرآن با تأکید بیشتری مورد استفاده قرار گرفته است.^{۸۳}
۳. هدایت: از دیگر کاربردهای واژه نور در قرآن هدایت و راهنمایی به سوی سعادت و کمال است.^{۸۴}
۴. ایمان: گاه از واژه نور برای صفت ایمان استفاده شده است.^{۸۵}
۵. پیامبر اسلام ﷺ.^{۸۶}
۶. روشنائی: این کاربرد همان کاربرد مصطلح و لغوی نور است که در قرآن نیز

۸۰. سوره احزاب، آیه ۴۶- ۴۵.

۸۱. تهنیدیب الأحکام، ج ۵، ص ۱۸۳.

۸۲. سوره نور، آیه ۳۵.

۸۳. سوره مائده، آیه ۱۵، ۴۶، ۴۴؛ سوره نساء، آیه ۱۷۴؛ سوره انعام، آیه ۹۱؛ سوره شوری، آیه ۵۲.

۸۴. سوره نور، آیه ۴۰؛ سوره انعام، آیه ۱۴۶؛ سوره زمر، آیه ۲۲.

۸۵. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۸۶. سوره احزاب، آیه ۴۴.

وجود دارد.^{۸۷}

می بینیم که کاربرد واژه نور در قرآن بسیار گسترده و وسیع است و حتی می توان گفت که استفاده واژه نور برای روشنایی به مراتب کمتر از دیگر موارد است.

باید توجه داشت که دلیل استفاده از واژه نور برای خداوند، کتب آسمانی و هدایت این است که هر یک از آنها به گونه ای برطرف کننده جهل ها و ظلمت ها و نشان دهنده حقیقت و سعادت هستند. هنگامی که از خداوند تعبیر به نور می شود، به این خاطر است که او روشنی بخش عالم آفرینش است. و به وسیله خداوند، حقایقی ظاهر می گردد که روشن نبوده است.^{۸۸} قرآن نور است؛ چون روشن کننده و مبین است و هدایت از آنجا که انسان را به راه کمال رهنمون می کند نور است.^{۸۹}

۳- ۲- ۷. مفهوم شناسی کاربرد واژه «نور» برای پیامبر ﷺ

این که قرآن پیامبر ﷺ را با صفت «سراجاً مُنیراً» توصیف نموده، به این سبب است که او چراغ روشنی است که خود، گواه خویش است و هیچ کس جز خدا گواه او نیست و او گواه تمامی امت ها است^{۹۰} و تاریکی ها و ظلمت ها را می زداید.^{۹۱} ایشان همچون نور سبب رشد، حرکت و هدایت است و نور است؛ زیرا که مردم به وسیله او به سعادت و به راه نجات از ظلمت های شقاوت و گمراهی هدایت می شوند.^{۹۲}

بنا بر این، همان گونه که علامه طباطبایی معتقد است تعبیر نور برای پیامبر ﷺ از باب استعاره است^{۹۳} و این گونه نیست که چون پیامبر ﷺ نور است و از طرفی نور، سایه ندارد، بنا بر این، جسم پیامبر ﷺ سایه ندارد. حداقل فعالیتی که یک محدث و یا مؤلف کتاب حدیثی باید انجام دهد، بحث فقه اللغه یا همان لغت شناسی یک روایت است و نمی توان هر واژه را به اولین معنایی که به ذهن می رسد، حمل کرد. عدم توجه به این مهم ما را در فهم حدیث دچار مشکل می کند. آیا روا نبود که محدثانی که این روایت را نقل کرده اند، توجهی به دایره معنایی واژه نور داشته باشند که در صورت صحت سند حدیث، از متن آن به چنین

۸۷. سوره یونس، آیه ۵؛ سوره نوح، آیه ۱۶.

۸۸. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۱۲۲.

۸۹. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۷۳.

۹۰. سوره نساء، آیه ۴۱.

۹۱. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۶۴.

۹۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۳۳۰.

۹۳. همان.

خصیصه‌ای از پیامبر ﷺ راه نیابند. از یک محدث محقق انتظار می‌رود که به هنگام نقل حدیثی که بدفهمی و یا فهمی ناقص از متن آن محتمل است، به هنگام پرداختن به متن، از معانی، مصادیق و وجوه مختلف یک واژه سخن بگوید و پس از تحقیق و در نظر گرفتن دیگر احتمالات به مراد حقیقی آن دست یابد.

آیا می‌توان پذیرفت که پیامبر ﷺ بدنی نورانی داشته و سایه‌ای از او به جای نمانده، اما در مقابل به دیگر عوارض جسمی و خاکی از جمله جراحت، زخم، مرگ و ... مبتلا می‌شده است؟

۳-۳. بررسی یک نظریه

برخی معتقدند که سایه نداشتن پیامبر ﷺ یک معجزه بوده و چون معجزه خرق عادت است، بنا بر این، می‌توانیم بپذیریم که یکی از معجزات پیامبر ﷺ و یا ائمه معصومین علیهم‌السلام این بوده که آنها سایه نداشته‌اند.

قبل از بررسی و نقد این نظریه لازم است که با معجزه و ویژگی‌های آن آشنا شویم. در تعریف معجزه گفته‌اند که معجزه ثبوت چیزی است که معمول و عادی نباشد و یا نفی چیزی است که معمول و عادی نیست به شرطی که همراه خرق عادت و مطابق دعوی نبوت باشد.^{۹۴} ضمن این که معجزه همراه با تحدی است، یعنی با دعوت به معارضه و مقابله به مثل همراه است.^{۹۵} بنا بر این، دو شرط اصلی معجزه به این قرار است:

۱. همراه با ادعای نبوت است.

۲. همراه با تحدی است.

و سایه نداشتن ﷺ با هیچ یک از این دو شرط سازگار نیست. توضیح این که چرا هیچ‌گاه پیامبر ﷺ در احتجاج خود با مخالفان به این معجزه استناد نکرد؟

حال اگر بپذیریم که این پدیده یک معجزه پیامبر است، می‌توانیم آن را در مقطعی خاص و برای هدفی ویژه بدانیم؛ نه این که به عنوان یک ویژگی دائمی پیامبر ﷺ در نظر بگیریم. به دیگر سخن، نمی‌توان سایه نداشتن پیامبر ﷺ را معجزه‌ای همیشگی در طول حیات پیامبر ﷺ دانست. معجزات بنا به درخواست‌ها و تحقق شرایط در مقطع زمانی خاص برای هدف مشخصی اتفاق می‌افتادند و از طرفی تنها معجزه جاویدان پیامبر ﷺ قرآن است که

۹۴. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۵۰.

۹۵. محاضرات فی الإلهیات، ص ۲۵۸.

تا همیشه اعجاز خود را حفظ می‌کند.

سخن دیگر آن که اگر بپذیریم این معجزه بوده، قطعاً باید پس از بعثت پیامبر ﷺ اتفاق افتاده باشد؛ یعنی پیامبر ﷺ قبل از برگزیده شدن به عنوان پیامبر، دارای سایه بوده و پس از بعثت سایه نداشته است و جالب آن که این اتفاق مهم در تاریخ مورد غفلت قرار گرفته است.

اگر این پدیده را برای پیامبر معجزه قلمداد کنیم، برای توجیه روایات وارده در باب علامت‌های امام - که یکی از آنها، سایه نداشتن است - چه کنیم؟ می‌دانیم که اثبات الهی بودن منصب امامت متوقف بر صدور معجزه نیست. بنا بر این، باید آن را کرامتی دائمی برای امام بدانیم و این ادعایی است که برای پذیرش آن دلایل کافی در اختیار نیست.

نتیجه

آنچه از پژوهش و تحقیق در روایاتی که قایل به عدم سایه برای پیامبر ﷺ و امامان علیهم السلام هستند، به دست می‌آید، این است که: اولاً، این روایات متواتر نیستند، بلکه حتی روایات آحادی هستند که تفرّد داشته و بعضی در سند خود روایانی را به همراه دارند که از سوی رجالیان به شدت ضعیف معرفی شده‌اند و گاه - که دو حدیث مشابه وجود دارد - با اضطراب متنی همراه است. ثانیاً، اگر این روایات را بر قرآن عرضه کنیم، آنها را مخالف روح کلی قرآن و متناقض با آیات صریح آن می‌یابیم. ثالثاً، مطمئن نیستیم که واژه «ظل» و یا «فیء» در این روایات به همان معنای مصطلح سایه است؛ چرا که روایات معتنابهی را در اختیار داریم که معانی دیگری را از این واژه‌ها اراده کرده‌اند. رابعاً، از نظر گاه مباحث عقلی نمی‌توانیم این احادیث را دارای اعتبار بدانیم؛ چرا که عقل نمی‌پذیرد که موجودی دارای جسم مکدر بوده و در مقابل نور، سایه‌ای نداشته باشد. بنا بر این، به نظر می‌رسد که فارغ از وثاقت و یا ضعف سند، عدم دقت در واژه‌های روایت و یا اراده معنای ناصحیح از این که پیامبر نور است و عدم عرضه بر قرآن باعث شده که چنین روایاتی در منابع فریقین وارد و ذکر شود. خامساً، اگر این پدیده برای پیامبر ﷺ اتفاق افتاده باشد، یک یا چند بار بوده و نه این که خصلتی دائمی بوده که همواره همراه حضرت بوده است. دین اسلام دینی مبتنی بر عقل است و همواره با غلور در دین مخالفت نموده است. معصومان علیهم السلام نیز همواره با چنین ادعاهایی به مبارزه برخاسته‌اند. از این رو، نمی‌توانیم این احادیث را قطعی الصدور دانسته و بپذیریم.

کتابنامه

- الإحتجاج، ابو منصور احمد بن علی طبرسی، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
- اسعاف المبطلات برجال الموطأ، جلال الدین سیوطی، تحقیق و تعلیق: موفق فوزی جبر، بیروت: دار الهجرة للطباعة والنشر والتوزيع، ۱۴۱۰ق.
- إمتاع الإسماع، احمد بن علی بن عبد القادر بن محمد مقریزی، تحقیق: محمد عبد الحمید النمیسی، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق.
- الإنصاف، علاء الدین علی بن سلیمان مرداوی، تصحیح و تحقیق: محمد حامد الفقی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، دوم، ۱۴۰۶ق.
- بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ق.
- تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴ش.
- تفسیر و مفسران، محمد هادی معرفت، قم: انتشارات تمهید، پنجم، ۱۳۸۸ش.
- تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، حر عاملی، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ق.
- تقریب التهذیب، احمد بن علی بن حجر عسقلانی، دراسة و تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
- تهذیب الأحکام، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۶۵ش.
- الخرائج والجرائح، قطب الدین راوندی، قم: مؤسسه امام مهدی، ۱۴۰۹ق.
- الخصال، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق.
- الخصائص الكبرى، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۵ق.
- خلاصة الأقوال، حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی، قم: انتشارات دار الذخائر، ۱۴۱۱ق.
- رجال ابن الغضائری، احمد بن حسین بن غضائری، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۶۴ق.
- رجال ابن داوود، ابو محمد حسن بن علی بن داوود حلی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ش.
- رجال الطوسی، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، نجف: انتشارات حیدریه، ۱۳۸۱ق.
- رجال الکشی، محمد بن عمر کشی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۴۸ش.
- رجال النجاشی، ابوالحسین احمد بن علی احمد نجاشی، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ق.

- سبل الهدی والرشاد فی سیره خیر العباد، محمد بن یوسف صالحی شامی، تحقیق و تعلیق: عادل احمد عبد الموجود، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۴ق.
- سنن النبی، سید محمد حسین طباطبایی، ملحقات از محمد هادی فقهی، قم: مؤسسه النشر الإسلامیه، ۱۴۱۶ق.
- سیر اعلام النبلاء، شمس الدین ذهبی، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ق.
- شرح الزرقانی علی المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة، ابو عبدالله زرقانی مالکی، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
- الشفاء بتعریف حقوق المصطفی، قاضی عیاض، بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۰۹ق.
- عیون أخبار الرضا، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، تهران: انتشارات جهان، ۱۳۷۸ش.
- فقه الحدیث و نقد الحدیث، داوود سلیمانی، تهران: مؤسسه فرهنگ و دانش، دوم، ۱۳۸۹ش.
- قصص الأنبیاء، مشهد: بنیاد پژوهش های آستان قدس، ۱۴۰۹ق.
- الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۶۵ش.
- کشف القناع عن متن الإقناع، منصور بن یونس بهوتی، تحقیق: کمال عبد العظیم العنانی، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.
- کشف الغمة، علی بن عیسی اربلی، تبریز: مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ش.
- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلّی، قم: النشر الإسلامی، ۱۴۱۷ق.
- کمال الدین و تمام النعمه، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، قم: دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۹۵ق.
- لسان العرب، ابن منظور (محمد بن مکرم)، بیروت: دار صادر، سوم، ۱۴۱۴ق.
- محاضرات فی الإلهیات، جعفر سبحانی، قم: مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام، نهم، ۱۳۸۱ش.
- معانی الأخبار، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۶۱ش.
- معجم رجال الحدیث، سید ابوالقاسم خویی، قم: مرکز نشر آثار شیعه، ۱۴۱۰ق.
- المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، تحقیق: صفوان عدنان داوودی، دمشق: دار

- العلم - الدار الشامیه، ۱۴۱۲ق.
- مکارم الأخلاق، رضی الدین حسن بن فضل طبرسی، قم: انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ق.
- من لا یحضره الفقیه، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دوم، ۱۴۱۳ق.
- المناقب، محمد بن شهر آشوب مازندرانی، قم: مؤسسه انتشارات علامه، ۱۳۷۹ق.
- المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیه، احمد بن محمد بن ابی بکر قسطلانی قتیبی، قاهره: مكتبة التوفیقیه، بی تا.
- المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمد حسین طباطبائی، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
- الوفاء بأحوال المصطفی، ابوالفرج عبدالرحمان بن علی بن محمد بن علی بن جوزی، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.

